



ملرنیسم و رمان مدرن

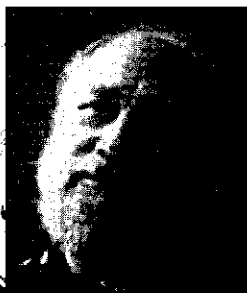
کامران پارتسی نژاد

نو تا آنجا که می‌تواند در بیان مقصود از کنایه، تشبیه و ایهام سود می‌جوید تا خواننده را در فضا و مکانی نامعلوم نگاه دارد. او در توصیف حوادث داستانی، به سیر شکل‌گیری رویدادها بر اساس قانون زمان توجهی ندارد و به راحتی کنشها و اتفاقات مورد نظر خود را جابه‌جا کرده، بر حسب سلیقه و میل خود در مقابل چشم‌مان گنج خواننده قرار می‌دهد. درحقیقت، هدف اصلی نویسنده رمان نو، ایجاد فضای وهم‌انگیز و مبهم است. او به منظور دست یافتن به چنین هدفی، از انواع مختلف زاویه دیدهای رایج استفاده کرده، با تلفیق آنها، سعی در ایجاد شکاف میان زمان و مکان دارد - که چه بسا در این کار افراط می‌کند - همچنین از شرح استنباطهای شخصی و توجه به عوامل غیرقابل حس و به‌نوعی ماورای طبیعی، برای هرچه پیچیده‌تر کردن رمانها استفاده می‌شود.

«آن روب‌گریه»، نظریه‌پرداز جریان فوق، در یکی از آثار ادبی خود چنین متذکر می‌شود که رمان کلاسیک (سنتی) با آن پایبندی‌اش به زاویه دید دانای کل و ایجاد همبستگی و اتحاد میان دو عنصر زمان و مکان، چیزی جز یک اثر ریاکارانه ظاهراً منطقی به حساب نمی‌آید، که هیچ‌گونه همگونی و تناسبی با شرح تجربیات ناب و نو مدرن ندارد. او رمان نو را نوعی حرکت عظیم ادبی می‌داند که برای دگرگونی و تحول در تمامی زمینه‌های مختلف، از جمله تکنیکهای داستان‌نویسی پدید آمده است. رمان نو می‌تواند معانی متعدد و گاه نامحدودی از هر

بسیاری از صاحب‌نظران ادبی، هنری و فلسفی «ملرنیسم» را نوعی جنبش و رویداد تندرو و اصلاحی می‌دانند که در زمینه‌های فرهنگی، زیباشناختی، تربیتی، ادبی... به مُنصفه ظهور رسید. در همین ارتباط «رمان نو» نیز به یک جنبش عظیم ادبی در فرانسه اطلاق می‌شود که در اواسط دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ توسعه یافت و به‌طور کلی تمامی آثار کلاسیک ادبی را که بر پایه اصول رئالیسم محض بنا شده بودند مورد تهاجم قرار داد. این حرکت بزرگ ادبی بعدها توسط مفسران ادبی که در حد میان مدرنیسم و جریان پُست‌مدرن قرار گرفتند شناسایی و به‌طور رسمی نامگذاری شد. آنان نویسندگان صاحب‌نام و مطرحی چون ویرجینیا وولف، کافکا و جیمز جویس را پایه‌گذار این جنبش ادبی در وادی ادبیات داستانی می‌دانند. در عین حال که نویسندگانی چون مارگرت دوراس (Marguerite Duras)، آن روب‌گریه (Alain-Robbe-grillet)، میشل بوتور (Michel Butor)، کلود سیمون (Claude Simon)، فیلیپ سولرز (Philips Sollers) و ناتالی ساروت (Nathalie Sarraute) به‌عنوان پیروان رمان نو که سعی در خلق آثارشان با چنین سبک و سیاقی هستند معرفی گشته‌اند.

مهم‌ترین مشخصه «رمان نو»، نوع راوی داستانی است که این‌گونه نویسندگان برای آثارشان انتخاب می‌کنند. این راوی سخت‌گیر و عنادورز به‌راحتی اطلاعات ضروری و مرسوم را که خواننده داستان طلب می‌کند در اختیارش نمی‌گذارد. راوی رمان



Michel Butor

رویداد داستانی مطرح سازد؛ به گونه‌ای که خواننده و منتقد، در پایان راه، در پذیرش و قبول حتی یکی از معانی مطرح شده، با بماند. روب‌گريه خود بسیار متمایل است تا از واژگان مشخص و حساب شده‌ای استفاده کند، و اصطلاحاً، تک‌تک واژه‌ها را کنار هم قرار دهد.

باید به این مسئله توجه داشت که مدرنیسم و رمان نو، با دوره‌ای که اخلاق‌گرایان قرن ۱۹ قلم می‌زدند متمایز شده است و همگان متفق‌القول بر این مسئله اذعان دارند. یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های چنین تمایزی، در دوری جستن پیروان مدرنیسم از میانی و اصول تقدس‌گرایی و فلسفه خوش‌بینی حاکم بر قرن ۱۹ و پیش از آن خلاصه می‌شود. نویسندگان مدرنیسم، خاصه رمان‌نویسان این دوران، تصاویر بدبینانه و ناآیستی از فرهنگ ملل و بی‌نظمی‌ها ارائه دادند. ناامیدیهای مطرح‌شده در این قبیل آثار، به تدریج به حس بی‌عاطفگی، خودسری، عناد، از میان رفتن معنویت و اخلاق در عرصه‌های مختلف زندگی و در سطوح مختلف اجتماعی تبدیل گشت.

تی، اس، الیوت (T. S. Eliot)، معتقد است پایداری، نظم و ثبات حاکم بر جهان در قرن ۱۹ نتوانست با جریان پوچ‌گرایی، بدبینی و هرج و مرج دوران معاصر تطبیق یابد. لازم به ذکر است بسیاری از منتقدین بر این باورند که نویسندگانی چون ویرجینیا وولف، جیمز جویس، ازرا پاوند (Ezra Pound)، گرتروید استین (Gertrude Stein) و فرانتس کافکا اصرار شدیدی بر طرح دنیای پراگتاش، ناهمگون و بدبینانه داشتند.

به منظور دوری جستن از عناصر زیباشناختی و اخلاقی تحمیلی رمانهای رئالیستی، نویسندگانی از این دست، شیوه‌ها و تکنیک‌های مختلفی را به کار گرفتند.

بارت چنین شیوه‌هایی را به شرح زیر توضیح می‌دهد:

۱) بر هم زدن جریان خطی روایت داستانی بر اساس نادیده گرفتن توالی زمانی.

۲) عقیم کردن انتظارات خوانندگان مبنی بر پیگیری روابط علت و معلولی و وحدت و یکپارچگی در طرح داستان و شخصیت‌ها.

۳) تمایل به استفاده از ایهام، طنز و ایجاد پیچیدگی در ساختار داستانی.

۴) قرار دادن عناصر غیرمعارف و ضد و نقیض در کنار هم.

۵) تمسخر مباحث معرفت‌شناسی و اخلاقی.

۶) تمایل به تصویرسازی عوالم درونی، ضمیر ناخودآگاه و کلیه فعل و انفعالات روحی و احساسی انسان.

۷) توجه به استنباط‌های فردی و شخصی.

مدرنیسم پدید آمده در قرن ۲۰، به‌طور آشکارا بوروکراسی قرن ۱۹ را به باد تمسخر می‌گیرد و تمامی عوامل محدودکننده بشر را محکوم می‌کند.

در این میان مدرنیسم‌های فرمالیست با استفاده از حربه به دست آمده، پا به عرصه سیاست گذاشتند و برای پیشبرد اهداف سیاستمداران غربی و حرکت‌های استعماری به فعالیت پرداختند. برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که بسیاری از نظریه‌پردازان و رهبران مدرنیسم، باعث و بانی به وجود آمدن فاشیسم در اروپا شدند و به‌صورت آشکارا از این حرکت سیاسی حمایت کردند.

در پی آن، مشخص گشت مدرنیست‌ها طرفدار حقیقی حقوق بشر و تساوی میان انسانها نیستند. آنها به منظور دست یافتن به اهداف استعماری خود، تمامی مفاهیم معنوی و اخلاقی را نادیده گرفتند و به تمامی هنجارها و ارزش‌های قومی، ملی و مذهبی پشت پا زدند. آنان با قصد و غرض قبلی، جامعه اروپایی و

آمریکایی را به سمت هرج و مرج و فساد، هدایت و ترس، ناامنی و پوچگرایی را در میان مردم رواج دادند. پیروان مدرنیسم، با استفاده از دیدگاه‌های مطرح شده خود، شرایط مناسب را برای استعمارگران جهت استعمار و تحت سلطه قرار دادن ملل دیگر، فراهم ساختند. در واقع هواداران مدرنیسم، عامل اصلی پیدایش ادبیات استعمار نو به حساب می‌آیند؛ ادبیاتی که به منظور ترویج افکار و باورهای استعماری توسط نویسندگان فریب‌خورده بومی خلق شد و در کشورهای جهان سوم پخش گردید تا شرایط مناسب برای اعمال استعماری را فراهم سازند. جدای از این، خلق آثار استعماری باعث گردید تا فرهنگ، اعتقادات و باورهای مردم شرق و آفریقا به تدریج تغییر یافته، به جای آن، فرهنگ بی‌هویت و استعماری غربی جایگزین شود. در پی آن، تاریخ‌اندیشی، ناامیدی و پوچگرایی حاکم بر جامعه غرب به کالبد نیمه‌جان شرق و آفریقا تزریق گشت.

جدای از تمامی مسائل مطروحه، مدرنیست‌ها آن‌چنان در تفهیم مبانی اعتقادی خود موفق نبودند و نتوانستند مردم را دنباله‌رو آثار ادبی و هنری خود کنند. غالب مردم از مطالعه داستان‌های مدرن سرباز زدند. مدرنیست‌ها در پاسخگویی به واکنش مردم چنین ادعا کردند که رمان مدرن متعلق به افراد خاص و فرهیخته بوده، انسان‌های عامی و کم‌مایه قادر به درک آن نیستند!

در این راستا، برخی از صاحب‌نظران ادبی بر این باورند که بسیاری از نویسندگان، ناتوانی و عدم تسلط خود به میانی و اصول داستان‌نویسی را در پشت نقاب مدرنیسم پنهان ساختند و با برهم زدن ساختار داستان‌ها سعی در پنهان‌سازی ضعف‌های خود داشتند.

لازم به ذکر است: اصول و مبانی اعتقادی مدرنیسم یک‌شبه و توسط یک گروه خاص با اهداف از پیش تعیین‌شده پدید نیامده است. گذر زمان و وقوع بسیاری از رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، باعث بروز چنین واکنشی و جریانی شد. در پی آن، میانی طرح شده مورد بهره‌برداری سواستفاده‌گران زمان قرار گرفت.

برخی از رویدادهای مهمی که باعث بروز آشکار جریان مدرنیسم در غرب شد عبارت‌اند از:

۱. بروز انقلاب صنعتی و تحت سیطره قرار گرفتن کارگران، به منظور به دست آوردن نیروی کار ارزان‌قیمت.

۲. وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم، که منجر به ویرانی شهرها، قتل و غارت و بروز خصلت‌های غیرانسانی شد.

چون عدم توجه به حقوق بشر و در اختیار استعمارگران قرار گرفتن) چنین مدعی شدند که هدف از دگرگونی در ساختار و بافت آثار ادبی و هنری، صرفاً بیان اوضاع و احوال حاکم بر جهان بوده و آنها در صدد ترویج چنین معضلاتی به انسانها نبوده‌اند.

نویسندگان رمان نو، برای اولین بار با استفاده از تکنیک جریان سیال ذهن، بر آن شدند تا تجربیات فردی بشر را از طریق تصویرسازی جهان درونی نشان دهند. جیمز جویس تمام هم خود را در توصیف عوالم درونی به کار بست.

جریان سیال ذهن یک فعل و انفعال ذهنی به حساب می‌آید که برای اولین بار توسط روانشناس آمریکایی، ویلیام جیمز، مطرح گشت. در پی آن، نویسندگان مدرن بر آن شدند تا حرکت و فعل و انفعالات ذهنی را در قالب داستانی مطرح سازند.

ویرجینیا وولف پس از جویس، دنباله‌روی شیوه جریان سیال ذهن شد. در عین حال که وولف، به توصیف ماهیت زمان، از هم پاشیدن طرح و عمل صعودی داستان مبادرت ورزید.

ارتست همیگویی به سبک و زاویه دید متداول گذشته پایبند ماند، اما برای اولین بار، از شیوه روایتی جدید که اصطلاحاً دوربین (Camera) نامیده شد سود جست و حوادث و رویدادهای داستانی را با استفاده از دوربینی خیالی که در دست دارد و صرفاً تصویرهای موجود را ثبت می‌کند، شرح داد.

ویلیام فاکنر، تمامی عناصر و سازه‌های به کار گرفته شده توسط این نویسندگان را در هم تلفیق کرد و تئوری زمان را گسترش داد.

برخی از حامیان مدرنیسم مدعی شدند که این جریان ادبی، با ایجاد پیچیدگی در طرح داستانها، در صدد مغشوش کردن اذهان عمومی نبود، بلکه در پی راهی بوده تا دوباره نظم را به جهان هستی بازگرداند!

در پاسخ‌گویی به ادعاهای هواداران مدرنیسم، چنین مطرح گشت که مدرنیسم و اگزیستانسیالیسم در یک راستا و با یک نیت پدید آمدند. در داستانهای مدرن، درونمایه آثار، بیشتر حول محور الیناسیون، نامیدی، گوشه‌گیری، ناامنی... می‌بایست بگردد. در این دنیا، دیگر جایی برای تقدس‌گرایی، اخلاق و معنویت نیست.

اگزیستانسیالیستها نیز در صدد بودند تا جامعه مدرن را بر همین اساس مطرح کنند و به تصویر درآورند. آنان معتقد به داشتن آزادی مطلق بودند، و از الیناسیون و گوشه‌گیری انسانها حمایت می‌کردند. از دست رفتن اعتقادات مذهبی و ترویج بی‌دینی، مسئله دیگری بود که پیروان این مکتب در پی آن بودند.

برخی بر این باورند که فرانتس کافکا باعث و بانی ظهور رمان نو بوده است. به همین دلیل، بررسی آثار کافکا را از منظر مدرنیسم و پیامدهای آن توصیه می‌کنند.

در همین ارتباط، برخی، ظهور رمان نو را با خلق دن کیشوت، اثر سروانتس می‌دانند. او در این اثر انسان سنتی را به تقابل انسان مدرن برده تا بدین طریق انسان سنتی را محکوم کند و به باد تمسخر گیرد. طبق نظر او، انسان مدرن و جدید خیلی بهتر از نیاکان و اجداد خود است؛ چراکه او جامعه پوسیده و از هم پاشیده دیروز را ترک کرده، با آن ستیز می‌کند.

پیروان مکتب مدرنیسم، با نسبی قلمداد کردن حقیقت، تمامی تجربیات گذشتگان را نادیده می‌گیرند. آلن روب‌گریه معتقد است: «من کاملاً بر این باورم که قولها، سخنان و کلمات به کار گرفته شده یک نویسنده، همچون من، دارای نقاط عجیب



۳. بروز احساس عدم اطمینان و از دست رفتن معیارهای گذشته و هویت انسان، در جامعه آن روز.

۴. اتحاد میان مسیحیت و کاپیتالیسم.

۵. اعمال و رفتار اخلاق‌گرایان ریاکار.

۶. ظهور انقلاب کمونیستی شوروی و تبدیل آن انقلاب به یک حکومت دیکتاتوری مخوف.

۷. طرح تئوری تکامل داروین.

۸. ترویج این دیدگاه که حقیقت امری درونی، نسبی و قابل تغییر است. (در این راستا مردم متوجه شدند که حقیقت با این دیدگاه به راحتی در اختیار امیال قدرتها قرار گرفت و حکومتها بر همین اساس حقایق را با توجه به خواسته خود تغییر دادند.)

۹. دوری جستن از فرهنگ و اعتقادات گذشتگان، و بی‌توجهی به آینده.

۱۰. از دست رفتن ایمان و اعتقادات قلبی مردم.

باید به این مسئله توجه داشت که نویسنده مدرن، تحت تأثیر رویدادها و تحولات عظیم فوق‌تر قرار گرفت. در سال ۱۸۵۹، با طرح دیدگاههای چارلز داروین، انسان منزلت و جایگاه ویژه‌ای را که برای خود در جهان متصور بود و مذهب بر آن تأکید داشت متزلزل یافت و به‌طور کلی از مذهب رویگردان شد. پس از آن، زیگموند فروید، با طرح نقطه‌نظرات خود، سیر تفکر و بینش انسان را تغییر داد. او انسان را به سوی تفسیر و تأویل دنیای خیال و وهم هدایت کرد. در همان دوران، نیمی از کشورهای اروپایی، دوران ناامنی، هرج و مرج و بی‌انضباطی را تجربه می‌کردند.

آلبرت اینشتین با ارائه نظریه نسبیت خود، مفهوم حقیقت محض و قابل اعتماد را دگرگون ساخت. در فرانسه، پیکاسو به سبک کوبیسم روی آورد تا از آن طریق با دگرپرسی و تغییر شکل دادن اشیاء، پدیده‌ها و انسان، به نوعی اوضاع و احوال به وجود آمده را نشان دهد. او از این طریق در صدد بود تا به جهان پیرامونش نگاه کرده، به تفسیر و تأویل آن بپردازد.

در این میان، بروز جنگهای بین‌الملل و قتل‌عام مردم بیگناه، مخرب‌ترین ضربه را بر پیکره انسان و جامعه غربی وارد ساخت.

ویرجینیا وولف با بروز جنگ اول جهانی ادعا کرد: «حوالی دسامبر ۱۹۱۰ ماهیت بشر به‌طور کامل تغییر یافت.»

او بر آن بود تا عامل جنگ را در تغییر و تحول تمامی مسائل مختلف نشان دهد.

برخی از پیروان مدرنیسم، با انکار اتهامات وارده بر آنها

کنید هر واژه، معانی متعددی را به ذهن متبادر سازد. مثلاً برای گفتن اینکه او چشمان آبی نیلی داشت، کافی است بگویید او دریایی بود.

۴. این، وظیفه مخاطب است که پی به مفهوم اصلی داستان ببرد. از نثری پیروی کنید که بتواند انواع صفات و حالات انسانی را در یک زمان به خواننده القا کند، این مهم نیست که داستان شما غیر قابل درک باشد و یا واژه‌ها بی‌معنی و عبث به نظر برسند.

۵. مطمئن باشید که منتقدین حرفه‌ای، پی به ارزش اثر ادبی شما می‌برند و همه چیز را برای مردم توضیح می‌دهند. عسعی کنید برای عناوین داستان‌هایتان، اسامی‌ای را انتخاب کنید که هیچ ارتباطی با متن اصلی نداشته باشد. ۷. اگر در داستان می‌خواهید از عنصر طنز استفاده کنید، هیچ لازم نیست از اصطلاحات و مواردی صحبت کنید که قابل درک برای همگان باشد. این طنز می‌تواند تنها برای خود شما مفهوم داشته باشد.

۸. هنگام خلق داستان تصور کنید که تنها برای خودتان می‌نویسید و درک داستان از سوی مخاطبان، اصلاً مهم نیست.

۹. از مطالعه آثار کلاسیک جهان، جداً خودداری کنید. آنها چیزی برای گفتن ندارند و هیچ چیز به شما نمی‌آموزند.

۱۰. سعی کنید زمان را به بازی بگیرید و مدام از گذشته، حال و آینده نقل مکان کنید. این کار را کاملاً به صورت تصادفی انجام دهید. شما می‌توانید سه واژه حال، گذشته و آینده را، در کلاهی بیندازید، و در هر بخش، یکی از کارتها را بیرون بکشید و زمان داستان را، بر همان اساس تغییر دهید.

۱۱. هواره پس از خلق آثارتان، سعی کنید جنجال به راه بیندازید، و از انجام مصاحبه استقبال کنید. در مصاحبه‌ها متذکر شوید که آثارتان شاهکار است، و نگارش آن، کار بسیار سخت و مشکلی بوده است.

خواننده، بدین ترتیب، به آثار شما علاقه‌مند می‌شوند، به آنها بفهمانید لازم‌ه درک داستان‌هایتان، داشتن هوش، توانمندی و مطالعه عمیق است. از کوچک‌ترین زوایای فکری خود حرف بزنید. رمان‌های آتی خود را، حتماً پیش از خلق شدن، به اطلاع مردم برسانید.

۱۲. هیچگاه هنگام خلق داستان مکث نکنید، و سعی کنید یکسره و بدون توقف، داستان را ادامه دهید. نیازی به تفکر، پی‌ریزی طرح داستان و بازنگری نیست. به یاد داشته باشید کمیت، بهتر از کیفیت است. هرچه بیشتر بنویسید، بهتر است...

پی نوشت:

۱. از کتاب «نظم و بی‌نظمی در فیلم و داستان»

1. the new novel, Christopher keep.
2. Modernism and modern novel, Christopher keep, Tim molaughlin.
3. Some cultural Driving literary modernism, professor John Iye.
4. what is the deal with these modernist writer
5. Introduction to modern fiction.
6. Franz kafka and the modern novel.
7. How to write the Great modern novel – chuck faremont.



و غریب است، و حتی در آن، تناقض وجود دارد. حتی اگر تمام مطالب از یک خالق اثر مطرح گشته باشد... در همین لحظه، وقتی من مطلبی را می‌نویسم، می‌تواند غیرمتمم و غیرقابل باور باشد»^۱

با تمامی این تفاسیر، عده معدودی از نویسندگان شرقی و آفریقایی، به این نحله روی آوردند. در ایران نیز، برخی از شبه روشنفکران، تمایل شدیدی به پیروی از مکتب مدرنیسم و پست‌مدرنیسم دارند. این در حالی است که چنین نحله‌هایی، پس از وقوع یک سری حوادث بنیادین در جامعه‌های خاص غربی بروز کرده‌اند، و قابل اجرا در هر جامعه و مملکتی نیستند. طرح نو در انداختن در یک جامعه، می‌بایست بر اساس ضوابط و معیارهای مطرح در همان مکان صورت گیرد، و تقلید کورکورانه و نابخردانه از جریان‌های ادبی که به آن نمی‌توان اشراف پیدا کرد، باعث می‌گردد تا ادبیات کشور ضریات جبران‌ناپذیری را متحمل شود. در بسیاری کشورها چون ژاپن، چنین تمایلی دیده می‌شود. نویسندگان هوادار مدرنیسم در چنین کشورهایی نیز، آن‌چنان موفق نبودند، و تنها مورد حمایت هواداران مدرنیسم قرار گرفتند. فوتو باتی شیمی (Futa batei shimei) اولین نویسنده رمان مدرن در ژاپن به حساب می‌آید.

چاک فیرومنت (Chuck Fare mont) در مقاله خود، توصیه‌های جالبی به هواداران مدرنیسم می‌کند، که ذکر این شگردها، خالی از لطف نیست چراکه رعایت اصول و مبانی ذکر شده توسط او، به نوعی، محکومیت نحله مدرنیسم را ثابت می‌کند:

۱. به جای اینکه از زاویه دید اول شخص و سوم شخص در داستان استفاده کنید سعی کنید از دوم شخص مفرد گمنام و مخفی سود جوید، یا زاویه دید اول شخص جمع را به کار گیرید.

۲. نباید اجازه دهید تا رویدادها و حوادث داستانی، واضح و بی‌برده در اختیار خواننده قرار گیرد. این گونه شیوه‌ها نمی‌تواند توجه خواننده را به خود جلب کند. مردم دیگر چنین شیوه‌ها و شگردهایی را فراموش کرده‌اند. به همین دلیل، دیگر نباید به دنبال این گونه مسائل رفت. این شیوه‌های مرسوم، به خواننده این اجازه را می‌دهند تا به راحتی به هر جای اثر سرک کشیده، از همه چیز مطلع گردد. نباید نگران مخاطبان خود و جلب مردم بود. همیشه به خود بگویید: کسی که مطلب مرا متوجه نشده، آدم احمقی است.

۳. از واژگان و اصطلاحات ساده و رایج استفاده نکنید. سعی